



# چارچوب مشروطه



این بار نه کسی بود که معترض آزار علما شود و نه پای ارتش زنانه در میان بود. دولت قصد کرده بود از کشورهای دیگر پول قرض بگیرد. آن هم در وضعیتی که صدای همه درآمده بود. آن روز جرات کرد و در مسجد ایستاد. حرف زد و از سهمش دفاع کرد. صدایش را بالا برد و گفت چرا دولت باید از کشورهای دیگر قرض بگیرد. گفت مگر ما زنان مرده ایم. دست دراز کرد و یک تومان نشان داد. گفت این سهم من. در مسجد ولوله شد. یکی تکبیر می گفت و دیگری با تردید نگاهش می کرد. پولی که این زن از آن حرف می زد قرار بود به راه اندازی یک بانک کمک کند. شاید تاریخ هیچ وقت دهان باز نکرد اما بدون شک باید او را از اولین زنان سهامدار دانست! هر چند که نامش هم مشخص نیست.

## پرده آخر: بانک ملی!

اولین بار در نشریه ندای وطن صدایشان در آمد. نوشته بودند: «بانک ملی را برپا می کنیم». میتینگ بر گزار کردند، بیانیه نوشتند و هزار بار از آن حرف زدند تا باورشان کردند. اصلاً تا زمانی که پای زنان در میان نبود، تأسیس بانک ملی خیلی جدی نبود. کند بود و مشمول مرور زمان شده بود. فرمان مشروطه بود و تغییرات مدنی. یک بار از زبان یکی از همین زنان نوشته بودند که «چه بدبخت زنی که شوهرش فوت کند و آن بیچاره فلک زده را با چندین طفل بزرگ و کوچک، گرسنه و تشنه، نالان و گریان، بیوه و بی کس بگذارد. حال این بیوبا به که رو آورد و پناه به که برد. حسن و جمال رفته، جوانی سر رسیده، اطفال صغیر عرصه را بر او تنگ کرده و راه چاره اش از هر طرف مسدود. اگر درست، به حال زنان بیوه دقت کنیم و در حالت عجزشان که متحیر و سرگردانند، تأمل نماییم، حکم قطعی خواهیم کرد که هیچ درمانده تر از اینها نیست... حال همین پیرزن بیوه با این وضعیت مالی، خود را در تأسیس بانک ملی شریک می داند و هر آنچه دارد که چیز زیاد قابل داری هم نیست، با هیچ چشم داشتی تقدیم مجلس می کند و این جای تأمل فراوان دارد.» و همان وقت بود که یک بانک ملی و سراسری راه افتاد.

## رشد اجتماعی زنان و مشروطه

از اواسط دوران قاجاریه، زنان به تدریج قدم در راهی گذاشتند که توانست آنها را تا حدی از آزادی های فردی و اجتماعی برخوردار کند. انقلاب مشروطیت در واقع نقطه آغاز رشد سریع مدارس جدید برای زنان و بحث های مربوط به آموزش زنان به طور کلی است. زنان در جامعه ایرانی نیروی بالقوه و پنهانی بودند که مهارت های اجتماعی و فرهنگی را در سطحی محدود در آن زمان به دست آوردند. اما به دلیل نبود شرایط اجتماعی و سیاسی مناسب نتوانستند جایگاه مناسب خود را در اجتماع به دست آورند. در دوران سلطنت مظفرالدین شاه تحرکی بین عده ای از زنان آغاز شد که بهانه اش ورود روزنامه های چاپ خارج بود. روزنامه هایی که در دسترس همه از جمله زنان خانواده های روشنفکر قرار گرفت. زنان با این قبیل اطلاعات که از راه مطبوعات سایر کشورها به شهر و روستا آمده بود، درباره وضعیت خود در ایران و مقایسه با خارج از کشور به فکر فرو می رفتند. اگر چه این حضور اجتماعی زنان در دوران پهلوی اول و دوم به انحراف کشیده شد و اغلب با بی بندوباری، فساد و سوء استفاده از زنان همراه بود. اما با پیروزی انقلاب اسلامی و رجعت به ارزش ها و نقش آفرینی توأمان زنان در فرآیندهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن هویت اصیل و درعین حال تأثیر گذار به زنان ایرانی هدیه داده شد.

خبرها را از زنان حرمسرایش می شنید. همان وقت بود که حس کرد یک ارتش ۱۱۲ نفره دارد. خندید. قهقهه سر داد. بارها گفته بود. گفته بود که هیچ وقت زنان را شوخی نگیرد.

## پرده سوم: اولین زن سهامدار

حتی نامش هم مشخص نیست. هر چند که می شود تصور کرد که به جای اسم هایی مثل تاج الملوک و اسم های پرطمطراق دیگر، اسمی داشته که نگون بختی اش را فریاد می زده. نمایش تاریخ تنهادر یک جانور روی صورتش تابانده و از آن حرف زده. همان وقتی که جرات کرد و در مسجد بلند شد و حرف زد. صدایش توی کل رواق می پیچید. جان حرف زدن نداشت. خسته بود. سکوت مسجد اما صدایش را منعکس می کرد.

ملوک را کناری می کشاند و از وضعیت عالم معروف می گوید. ملوک مامور شده که خبر را به زن بعدی برساند. یک ارتش ۱۱۲ نفره که دیگر اسمش فقط حرمسرا نیست. ملوک خبر را به بعدی می رساند و دیگری هم به آشپز. خبر مثل یک زنجیره گوش به گوش می چرخد و به نقطه دیگر می رسد. گاهی همین زنجیره قرار بود در نهایت به خود مظفرالدین شاه برسد. آن هم درست وقتی که عین الدوله قصد داشت شاه را از برخی اوضاع مملکتی مطلع نکند. انگار به زنان حرمسرا هم شک کرده بود. دستور داد از بیرون آمدن زنان جلوگیری شود. زنان اما راه درز خبر را پیدا کرده بودند. چه زمانی که قرار بود چرخ مشروطه را هل دهند و چه وقتی که قرار بود خبری به گوش خود مظفرالدین شاه برسد. اولین بار که شاه خبر را شنید خنده اش گرفت. آخرین

مشروطه خودش به تنهایی یک بار مردانه دارد. تاریخ هم به مددش آمده تا بخش نسلوان را کمرنگ کند. هر جا که نگاه کنی صحبت از مردان است؛ مردانی که رفتند و تحصن کردند تا ۱۱۳ سال پیش برای اولین بار حکومت در ایران هم مشروطه شود. هر سال در ۱۴ مرداد از مردان بنامی صحبت می شود که صدور فرمان مشروطیت زیر تلاش های آنها بود. اما نقاب مردانه آن را اگر کنار بزنیم، مشروطه یک روی زنانه هم دارد. رویی که دست بر قضا خیلی هم در تاریخ دیده نشده و لایه لای تلاش های مردان گم شده است.

از زن حیدرخان تبریزی گرفته تا آنهایی که بانک ملی را تأسیس کردند. شاید اگر قرار بود از سالروز مسجد گوهرشاد و اتفاق های آن روایت کنیم، تنها مروری بر آنچه پیش از این گفته شده بود کفایت می کرد اما مشروطه و زنان قصه دیگری است. اینجا چهار پرده از فعالیت زنان روایت می شود. نقاب مردانه مشروطه را قدری کنار می زنیم تا زنان فرصت بیرون آمدن از پرده و بروز پیدا کنند. اینجا چهار قصه از زنانی داریم که چرخ مشروطه شدن حکومت را هل دادند اما شاید نفس شان قد نداد که سوار بر مرکبش شده و در تاریخ مثل مردان روایت شوند.

## پرده اول: زن حیدرخان

خودش نخواست اسمش در هیچ کجای تاریخ باشد. می گفت همان «زن حیدرخان» باشم کافی است. قانع بود. مثل همان روز که یکی از علما سخنرانی داشت و آماده می شد که با گروهش از سخنرانی محافظت کند. زن حیدرخان، قد بلندی داشت و میان زنان تومنمتر بود. صورت آفتاب سوخته اش زیر پوشیه بود و تیغ آفتاب تابستان قطره های عرق را روی صورتش روانه می کرد. خیلی ها می دانستند آنقدر که به نظر می رسد فریه نیست و پف کردن چادرش به خاطر همان چماق های معروفش است که حمل می کند. نه او، که کل گروهی که زن حیدرخان تبریزی به دنبال خود داشت اینطور بودند. حوالی منبر علمایی چرخیدند و اگر لازم بود از سخنران دفاع می کردند. فضا متشنج بود و شاید مثل آن اوایل چادر از سر زنان نمی کشیدند. برای همین فقط یک جیغ او یا گروهش کافی بود که فضا را قدری ملتهب کند. نگاهی به سخنران می کند و با سراسر اشاره ای به آن طرف می کند؛ زنی ریزاندام که آن طرف منبر و حوالی در ورودی می پلکد. به زن حیدرخان خبر می رسد که مامور حکومت روانه شده تا روحانی بالای منبر را تادیب کند! پورخندی می زند و دستش را روی چماق محکم تر می کند. نه فقط آن روز، که زن حیدرخان هر زمانی که حس می کرد جان علما و سخنرانان در امان نیست، ظاهر می شد. هدفش به ثمر رسیدن میوه مشروطه بود. اما خودش نخواست اسمش در هیچ کجای تاریخ باشد.

## پرده دوم: ارتش ۱۱۲ نفره

یک بار گفته بود که هیچ وقت زنان را شوخی نگیرد. مظفرالدین شاه خندیده بود. تاج الملوک بود یا قمر؟ فرقی هم نمی کند. یک بار که حال و روز مظفرالدین شاه خوب بود و کبکش خروس می خواند، گفته بود که زنان را درست کم نگیرد. می گفت یک وقت می بینی همین تختی که داری را بر باد دادیم. مظفرالدین شاه هربار می خندید. خنده که نه قهقهه سمری داد. صدای حرف زدندش در قهقهه مردان مست گم می شود.